

جرم شناسی



(ریشه‌های يك جنایت)

چرا مردی، همسر عقیف و بیگناهِش
را کشت ؟ !



شورای نویسندگان «حقوق امروز» حل واقعی مشکلات را در کشف و از بین بردن علت و ریشه آن‌ها میدانند و معتقد است که بریدن شاخه آفت زده درخت هرگز درمان جدی آفت‌زدگی نیست. چه، با هم با پیدایش شرایط پیشین، قسمت دیگر همان درخت دچار آفت می‌شود، از اینرو اگر برآستی قصد درمان هست باید نخست آفت را شناخت.

جنایات، بویژه آدم‌کشی در بین مردم بمنزله همان آفت است. تردیدی نیست که تنها با دستگیری و مجازات قاتلان، درخت جامعه ما از آسیب این بلای زشت، مصون نخواهد ماند. بدین جهت شایسته دیدیم برای ترویج این روش در کشورمان و روشن کردن ذهن سرپرستان خانواده‌ها و عبرت گرفتن مردان و زنان و پسران و مادران و بالاخره جلب توجه مسئولان حفظ و حمایت اجتماع در برابر جنایات اعم از پلیس، قانوگذار، و هر کس دیگری که خود را مکلف به خدمت، میدانند، بعضی از حوادث جنایی را که مورد تجزیه و تحلیل محافل علمی جرم‌شناسی، جهان قرار گرفته در مجله حقوق امروز منعکس نماییم. کارشناسان جرم‌شناسی بیشتر جنایات مخصوصاً قتلها را معلول عقده‌های روحی وحسد و محرومیتها میدانند که در حین ارتکاب بزه به منتهی درجه شدت میرسد و چون این نوع قتلها فراوان است. در این شماره یکی از انواع آنرا که ناشی از حس انتقام‌جویی و محرومیت جنسی و تحقیر و حسد است درج میکنیم.

آنچه خواهید خواند بهره تجربیات و مطالعات چندین ساله یکی از بزرگترین دانشمندان جرم‌شناسی راجع به ریشه‌های يك قتل است که به سبک ویژه و داستان ماندنی تهیه شده، ضمناً خواننده بی‌مورد که يك جرم‌شناس، با چه روشی کار خود را دنبال می‌کند و چقدر صبر و حوصله برای روشن کردن حقیقت يك قتل و بی‌بردن به شخصیت متهم یا مجرم بخرج میدهد.

این دانشمند، دکتر گریف (Dr. Greef) یکی از بزرگان دانشمندان معاصر در رشته مطالعات و تحقیقات علوم جنایی است و موسسه بین‌المللی مطالعات جنایی نظرات و نوشته‌های او را گرامی میدارد و پایه تدریس در دانشگاهها قرار میدهد.

تماشای منظره شهادت سنت ژولیا روی يك تابلوی نقاشی اسپانیایی، حادثه قتل خانم جوانی را که بدست شوهرش کشته شده بود در خاطر من زنده کرد. در این تابلو، محکوم بمرگ در حالی دیده میشود که دونفر جلاد زمخت و سنگدل بوسیله اره او را دوشقه میکنند. کار این دو جلاد قسی‌القلب، از سر محکوم شروع شده و کاسه سر و صورت و گردن و سینه و تا

پایین را دو نیمه کرده اند در حالیکه آنچه بیننده از ظاهر محکوم درک میکند اینست که هنوز زنده است و درد ورنج و عذاب را با استقامت بی نظیری تحمل میکند و میخواهد همچنان در برابر دژ خیمان پایداری نماید.

البته این تا بلوکاملاً خیالی است ولی فاجعه دردناک قتل يك انسان بیگناه را مجسم میکند. بیننده، از قیافه خشک و حیرت زده ناظران این صحنه موحش، چنین درمی یابد که ایشان انجام این جنایت را حتمی و طبیعی میدانند بطوریکه این محکوم باید تا آخرین رمق، شکنجه و عذابی را که سر نوشت اوست تحمل کند و بعد بمیرد.

بیننده را باین فکر میاندازد که ظاهراً صادر کنندگان فرمان مرگ، اینطور تصور میکردند که محکوم، از آغاز اجرای حکم تا ریخته شدن آخرین قطره خونش زنده می ماند و زجر آن عقوبت موحش را بی کم و کاست درک میکند.

بنظر نگارنده حالت قاتلی که بمنظور انتقام، مرتکب قتل میشود باید چنان باشد که تصور کند، زجر و آزاری که در حال قتل بمقتول وارد می آورد تا مدتی ادامه دارد. نه اینکه در همان آغاز کار یعنی با فرود آوردن اولین ضربه، حریف دچار اغماء و بیهوشی گردد و قبل از مرگ، دیگر از شکنجه و آزار بی خبر بماند. و در اینگونه موارد یعنی قتل های انتقامی لذت قاتل در آنست که قربانی خود را هر چه بیشتر در حال شکنجه و عذاب ببیند. بمبارت دیگر اگر حس شکنجه و عذاب دادن مقتول نباشد عمل او هرگز حس انتقامجویی او را ارضاء و اقناع نمیکند. چنین قاتلی تا دیر زمانی بعد از حادثه قتل پیوسته گمان میکند که مقتول هنوز کاملاً نمرده بلکه در حال شکنجه است و همین احساس او را خوشدل میسازد.

نگارنده با چندین تن از اینگونه جنایتکاران تماس داشته ام و احساسات آنها را نسبت بمقتول و جریان قتل استفسار کرده ام. یکی از نمونه ها موردی است که چندی پیش دیدم.

در آنروز برای مصاحبه با یکی از مجرمین محکوم، بزندان رفته بودم. شخصی را بمن معرفی کردند که زن خود را با گارد شکار در کوچه کشته بود. از او پرسیدم که از عمل خود پشیمانی یا نه؟ گفت « نه ولی او را بخشیده ام، در حالیکه میدانم هرگز خدا او را نخواهد بخشید. خدا هرگز زناکار را نمی بخشد. من یقین دارم که خدا عادل است. لذا تا خدا خداست همچنان گرفتار عذاب ابدی خواهد بود و همیشه خود را مانند سگی مقتول در گوشه کوچه خواهد یافت که بدست من کشته شده است.»

گفتم مگر نمیدانی که او دیگر از خود بیخبر است و هرگز نمیتواند بخاطر بی آورد که در گوشه کوچه افتاده است؟ جواب داد:

« نه، اشتباه میکنی و اشتباه شما همین جاست! او خوب مجازات خود را میدانست و حکمت خدا هم در همین است که تا ابد این حال را برای او باقی میگذازد که پیوسته در عذاب باشد و مجازات اعمال ننگین خود را بچشد.»

بعضی دیگر که بانگیزه حسادت، کسی را میکشند ممکن است ناراحتی و شکنجه روحی داشته باشند که مبادا معشوق آنها در یاد که بدست عاشق کشته شده است. حقیقت اینست که نگارنده با وجود برخورد با چند صد تن از این قبیل جنایتکاران، کسی را نیافتم که باین نکته صریحاً

اعتراف کند و لذا گمان قطعی دارم کسانی که تا این اندازه حساس باشند هرگز تا مرحله قتل معشوق پیش نمیروند. بهر تقدیر زمانیکه اینگونه جنایتکاران واقعاً از کرده خود پشیمان شوند هرگز بطور ارادی بقتیب چگونگی احساسات مقتول نسبت بخود نمیپردازند و دیگر این فکر را بخود راه نمیدهند که محبوب مقتول، در یافته است که بدست ننگین عاشق کشته شده است زیرا تحمل این فکر قدرت و طاقت فراوان میخواهد که اینگونه فرمایگان فاقد آنند.

بعکس در اغلب موارد خلاف این موضوع صادق است باین معنی که چنین جنایتکارانی چه در حال هوشیاری و چه در حال بیخودی چه در خواب و چه در بیداری مرتباً مشغول کشتن معشوق خویش اند. بعبارت دیگر عطش آنها با آن یکدفعه قتل فرو نمی نشیند و همیشه با خیال او درنبردند و همواره با کارد خیالی دل وسیئه یا گردن و پهلوئی او را پاره پاره و قطعه و قطعه میکنند و هرگز از کرده خود پشیمان نمیشوند!

باری، در اینجا طرز فکر و روحیه یک نفر از این قبیل قاتلین را تجزیه و تحلیل مینمایم؛ مطالعه دنیای روانی این جنایتکار از طرف موسسه مرکزی جرم شناسی و مطالعات جنائی باینجانب محول شده بود.

جرمیان قتل باین ترتیب بود که در یک موقع که با اصطلاح جنون آئی به او دست میدهد منحصرأ برای گرفتن انتقام و اثبات شخصیت خود و رهایی از دست همسرش که ندا نسته تمایلات او را رعایت نمیکرده و شخصاً او را شکنجه روحی میداده، دستهای زمخت خود را کلبتین وار بگردن او می اندازد و با یک فشار محکم و چند فشار محکمتر او را خفه میکند و او را چون نقش قالبی بزمین اطاقها کرده یکسره و باخونسردی تمام به فاحشه خانه میبرد و خود را به آغوش زنی بدکاره می اندازد. این جانی قصد فرار از مجازات رانداشت و لذا پس از ارتکاب قتل، کوچکترین تغییری در وضع اطاق نداده بود. هنگامی که بازداشت شد، در بازجویی گفت که من موقعی که وارد اطاق شدم زنم را خفه دیدم. اما چون آثار و علائمی در اطاق دیده نمیشد که کسی در آنجا بوده باشد یا مقاومتی از طرف مقتوله شده باشد تصدیق اظهارات او مشکل بود و پس از مختصر بازجویی اعتراف به قتل کرد.

پس از چندی، موقعیکه من از او بازجویی میکردم در گفتگو بسیار ساده و صریح، مینمود، بدون مقدمه از او پرسیدم تا چه موقع پس از قتل زن خود هنوز هم علیه او کینه میورزیدی و چه موقع از کرده خود پشیمان شدی؟ مدتی فکر کرد و گفت مدت زیادی طول کشید و وقتی حواسم بجای خود آمد متأسف شدم. این تأسف موقعی دست داد که برای مرتبه اول مادرم، در زندان بدیدنم آمد. دیدم که چقدر پدر و مادرم ناراحتند سپس بفکر فرزندم افتادم و آنوقت البته بتدریج و رفته رفته بفکر زنم فرو رفتم.

قاتل، افزود که بلافاصله پس از قتل و تا مدت ها که بازجویی ادامه داشت اصلاً و ابداً بفکر هیچ کس و هیچ چیز نبودم و کوچکترین توجهی هم بسر نوشت خویش نداشتم.

پرسیدم: خوب لابد بعد از اینکس تن بیجان او را نقش زمین دیدی خورسند شدی و بهیجان آمدی؟

مدتی فکر کرد و گفت: نه! سپس افزود ممکن است برای شما تعجب آور باشد ولی

بهر حال درس من در آن وقت يك فكر بيش نبود و آن اينكه او خيلى زود مرد ، فقط دو سه ثانيه طول كشيد . او حتى پيش از آنكه بمن فرصت بدهد كه باو ثابت كنم كه من درست ميگفتم . من قوی تر بودم . من آقای خانه و آقای او بودم هر دو ! حتی کوچکترین مقاومت هم نشان نداد !

پرسيدم : بهر حال بلافاصله بعد از قتل او كه پشيمان نشدی؟ پاسخ داد نه ! پرسيدم : بسيار خوب، پشيمان نشدی بجای خود موضوعيست ولی چگونه شما پس از قتل، با آرامش خاطر كامل دوسيگار كشيديد . بعد بدون كوچكترين هراس سرو وضع خود را مرتب كرديد و يكسره بی‌خيال بفاحشه‌خانه رفتيد و شب را در آنجا با خاطري جمع بسر برديد؟ پاسخ داد : اين درست همان چيزيست كه آنها نمی فهميدند و من هم نمیتوانستم شرح دهم . حقيقت اينستكه صرف نظر از آنچه تا بحال گفته‌ام من تا آن شب هرگز وهیچوقت با فواخس سروكار نداشتم . زن من اين موضوع را بخوبي ميدانست و آگاه بود ولی با وصف اين مرتباً بمن تهمت اينكار را ميزد . لذا وقتي جسد بيجان او را روی زمين يافتم ميخواستم باو نشان بدهم كه حالا بكوري چشمش هر چه دلخواهم هست انجام ميدهم . حالا بدانند كه من دارم بفاحشه‌خانه ميروم .

من خوب در يافتم كه مقصودش چيست . مرك زنش خيلى زود وزودتر از آنچه تصور ميكرد صورت گرفته بود و از اينجهت رنج ميبرد . مرك زن طوري ناگهاني و فوري بود كه فرصت نداد به زنش ثابت كند كه حق با اوست و بالبخند موفقيت آميز او را به بيند . او با اندازه كافي رنج نبرد و در نتيجه تا آن حد كه خودش متوقع بود از اين قتل لذت نبرد . به آغوش فاحشه‌اي پناه برده بود كه پيروزي خود را جشن بگيرد . جشن آنرا بگيرد كه آزاد شده و انتقام خويش را از زنش كه او را تحقير ميكرده گرفته است !!

پرسيدم : پس در واقع منظور شما از اين عمل اين بود كه ميخواستيد باز هم باو از اين راه شكنته بدهيد؟ پاسخ داد . آری ! من ميدانم چرا قاضي، سعی داشت گفته مرا نفهمد و مرتب بسئالات خود پيچ و خم ميداد . من هميشه زنم را تهديد ميكردم و قيافم ميگرفتم اما وقت عمل کوتاه می‌آمدم و تسليم ميشدم . ليكن اين دفعه يعنی دفعه آخر، کوتاه نیامدم و باو ثابت كردم كه من بر او مسلطم و پيروزي از آن من است !!

گفتم : وقتي مرد ؟

گفت : بله ! ولی چه فايده زود مرد ! زود مرد و افسوس و هزار افسوس كه نگذاشت آنطوري كه دلخواه من بود پيروزيم را باو ثابت بكنم .

گفتم : منظورت اينست كه آنقدر بتوفرت نداد كه او را مطابق ميلت تحقير كني . فرصت آنرا نيافتي كه هيچيك از عده‌هاي دلت را در برابر او خالي كني و خلاصه آن لذتي كه انتظار داشتی حاصل نشد . اينطور نيست ؟

جواب داد : بله تقريباً همين طورهاست ...

اين گفت و شنود بين من و اين قاتل در سال ۱۹۵۶ بود . سال بعد باز بسراغ او رفتم و بحث را تقريباً از همانجائي كه قطع شده بود از سر گرفتم و مقصودم اين بود كه بدانم آیا آن نتايجي كه من در ذهن خود گرفته بودم صحيح بود يا خير .

بهبتر است قبل از ادامه بحث، بچگونگی مقدمات این قتل نظر افکنیم: شخصیت این مرد تا قبل از حادثه قتل بسیار عادی و معمولی مینمود. در خانواده اوسا بقه قتل وجود نداشت و مردم خوشنامی بودند. از طرفی هیچگونه نقص و عیب روحی و فکری هم نداشت. موقی که هفتساله بود پدرش را که مبتلا ب بیماری سل بود از دست داد و رفته رفته بعلمت احتیاجات مادی ناچار شد پس از خاتمه تحصیلات ابتدائی مشغول کار شود. در دبستان، محصل خوبی بود و در کارگاه هم همه از او راضی بودند. در زمان جنگ سرباز شد و در جبهه جنگ نیز جنگید. چند سال بعد دوچار آ پان دیسیت شد و عمل کرد. در بیمارستان به دختر پرستاری که از او توجه میکردد علاقه مند شد و در سال ۱۹۴۹ با او ازدواج کرد. در سال ۱۹۵۳ همسرش برای زایمان غیر طبیعی تحت عمل جراحی قرار گرفت و بچه آنها سالم بدنیا آمد (محملا خانم بر این نقص طبیعی خویش آگاه بود و لذا نمیخواست آبستن شود). یکی دو سال بعد باز آبستن شد و بچه را سقط کرد. خانم علاقه ای با او نداشت و حتی پس از ازدواج، بکار خویش که پرستاری بیمارستان بود ادامه میداد. طولی نکشید که میان آنها اختلاف و گفتگوهای تند و سخت شروع شد و ولی هیچکس تصور نمیکرد که این مناقشهها بعاقبتی چنان وخیم و وحشتناک منجر گردد.

قرار طلاق و جدائی را با یکدیگر گذاشتند ولی بعد دوباره آشتی کردند. اما زن به آسانی تسلیم خواسته های جنسی شوهرش نمیشد. پس از قتل زن با اینکه همسرش میگفت که نمیداند چرا او را کشته معلوم شد که یکی از علل آن ناهماهنگ بودن تمایلات و آمیزش های جنسی آنها بوده وزن از این لحاظ او را اقناع و سیراب نمیکرده. نه مرد و نه زن دوست یا دوستانی نداشتند که بدیدن آنها بیایند و لذا کسی نبود که بتواند از زندگی داخلی آنها اطلاعاتی بدهد جز مادر مقتوله.

کارشناسان جرم شناسی قبل از من، قاتل را شخص پر توقع و خود خور و خود خواه تشخیص داده و حادثه اسنناک قتل را نتیجه آن دانسته بودند. البته این يك اظهار نظر عمومی است که ممکن است در مورد هر کس گفته شود. در بازجویی که از قاتل بعمل آمد، بوده هیچك از مسائل جنسی مورد تحقیق و مطالعه قرار نگرفته بود. در واقع، قاتل با حدی اجازه نمیداد که وارد این میا حث با او بشود و همه چیز را میخواست با سکوت برگزار کند. یکمرتبه هم قصد انتحار کرده بود که کارشناسان این اقدام او را هم به همان خودخواهی و خودخوری تعبیر کردند. کارشناسان مزبور نظر خویش را اینطور بیان کردند که این شخص چون پر توقع و خود خواه است و شخصیتی بالانتر از آنچه دارد توقع مینماید، ضمیر نا آگاه او برای تأمین آن شخصیت خیالی در جهانی دیگر غیر از جهان فعلی، او را بخود کشی واداشته است.

بدیهی است اینهم مطلبی است که میتوان جنبه کلی به آن داد و چون ارتباط زیاد با موضوع قتل ندارد کنارش میگذاریم. « ناتمام »